

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به اخبار من بلغ و اصولا قاعده تسامح در ادله سنن بود.

تا اینجا رسیدیم که مجموعا آن که در ذهن اصحاب ما وجود دارد دو روایت است. با حالا اختلاف متش و بعضی جاها سندش. بلکه در هر دو سندش اختلاف است.

و روایت عامه هم عده ای از روایات هست که توضیحاتش داده شد.

عرض شد در نهایت امر دو نکته را مورد بررسی باید قرار بدهیم. یکی آن نکته اول که حالا فرض کنید اگر فرض کنید بر اینکه این روایت از رسول الله (ص) صادر شده به خاطر طرق متعدد، می شود این بحث را این جور مطرح بکنیم که این روایت از رسول الله (ص) حالا گفته شده از رسول الله (ص). بعد توسط امام باقر (ع) به نسخه از حدیث محمد بن مروان، و توسط امام صادق (ع) به حسب به اصطلاح روایت صحیح هاشم، یا حتی روایت صفوان، عن الصادق علیه السلام این در اوایل قرن دوم تأیید شده این مطلب. چون همان مطلب آمده، حالا مخصوصا در متن هشام بن سالم بیشتر با آن که از رسول الله (ص) نقل شده مطابق است.

و بعدها در نیمه دوم قرن دوم عده ای از اهل سنت بزرگان نشان مثل عبدالله بن مبارک یا ابن مهدی، آن عبدالله بن مبارک، این دو تا تفسیر شده به عنوان تساهل در روایاتی که در فضایل است. یعنی در اواخر قرن دوم آن عبارت من بلغ تفسیر شده به تساهل.

بعد هم خب بزرگان دیگرشان مثل احمد بن حنبل و بعد هم ظواهر عبارتشان این است که عامه علمایشان قائل به این حرف هستند که در باب حدیث ضعیف می شود تمسک کرد برای اثبات استحباب. البته با بعضی قیودی که گذاشتند مخصوصا قید اینکه بین الضعف نباشد، موضوع نباشد، کذب نباشد.

آیا این روش اصولا این نحوه، البته اصحاب ما تعبیر به تسامح را از قرن هشتم کردند. فاصله زمانی ما زیاد است. اما فاصله زمانی آنها اگر با صدور روایت باشد کم است. و همین فهم را دلیل قرار بدهیم برای اینکه مثلا این فهم درست از روایت است. همان روایت تسامح فهمیده. تساهل و تسامح در ادله مستحب. این در حد احتمال خوب است می شود احتمال داد. اما انصافا اثباتش با شواهد خیلی مشکل است فوق العاده مشکل است.

و به لحاظ نکته نفی نکته اش این است که اصولاً شواهدی که در میان کلمات عامه موجود است، این کسانی که متهم هستند در این حدیث پیش عامه، غالباً قرن دوم هستند. نه در قرن اول یا نزدیک به عهد رسالت. چون در قرن دوم هستند، این احتمال هست که به عکس باشد. مثلاً روایت من بلغ را در کتب اصحاب مثل کتاب هشام یا شنیدند که اهل بیت (ع) گفتند، من بلغ را شنیدند اصلاً. عده‌ای از علمایشان هم قائل شدند به استحباب عمل با تسامح در ادله اش و دلیلش. آن وقت این حدیث رانسیبت به رسول الله (ص) داده باشند. این احتمال عکس هم هست؛ یعنی این شواهد نشان نمی‌دهد که مثلاً حدیث عن رسول الله (ص) گفته شده بوده، محل کلام بوده، بعد ائمه (ع) آن را تأیید کرده باشند، بعد هم به ما رسیده باشد. آن ترتیبی را که عرض کردیم فعلاً نمی‌توانیم اثبات بکنیم.

نظیر این بحث را ما در بحث لا ضرر هم عرض کردیم. در بحث لا ضرر هم همین صحبت هست. عرض کردیم ائمه شأنشان مثل بخاری و مسلم و عده زیادی از بزرگان شان حدیث لا ضرر را قبول نکردند. لکن در موطع مالک آمده حدیث لا ضرر. فکر می‌کنم الان علی ما بیالی اگر اشتباه نکرده باشم اشکالشان هم آن راوی اخیری است که در موطع مالک حالا اسمش در ذهنم نیست، گفته شده که شاید آن لم یسمع من النبی (ص) راوی اخیر. آن وقت اگر بخواهیم در حدیث لا ضرر بحث بکنیم بحث این جوری است، فرض کنید مثلاً این حدیث تا سال ۶۰ هجری مثلاً پنجاه ثابت است، فرض کنید، چون دقیقاً نمی‌دانیم تاریخ اخبار حدیث را. انما الکلام در اتصالش به زمان رسول الله (ص)، یعنی اشکالی که هست آن مرحله اتصال الی النبی (ص) است. پس بنابراین در همان قرن اول حدیث گفته شده، یا متصل باشد یا نباشد. این حدیث بحث شده، پیغمبر (ص) فرمود لا ضرر و لا ضرار. دقت می‌کنید؟ آن وقت ما وقتی حدیث معتبر زراره عن ابی جعفر را داریم که اوایل قرن دوم است، این به درد کار می‌خورد. چون در زمان امام سجاد (ع) فضلاً عن امام باقر (ع) این حدیث طرح شد که قال رسول الله (ص) لا ضرر و لا ضرار، این مطلب مطرح بوده. زمان امام باقر (ع) مطرح بوده، چون شبهه‌ای که در آن هست، آن حدود سال پنجاه تا زمان رسول الله (ص) است. بعد از پنجاه این گفته شده، خود مالک که امام اهل مدینه است به اصطلاح، در موطع آورده. لکن آن راوی اخیرش اشکال دارد.

آن وقت اگر این حدیث از امام باقر (ع) به طریق معتبر ما داشتیم که در طریق زراره است، موثق، چون ابن بکیر در سند هست. اگر به طریق معتبر از امام (ع) داشتیم آن وقت می‌توانیم به این حدیث تمسک، یعنی بگوییم کأنما امام باقر (ع) می‌خواهند تأیید بکنند صدور حدیث را عن رسول الله (ص). چون به هر حال شواهد نشان می‌دهد که مطرح بوده، دقت کردید؟ یعنی اگر شبهه اشکالی هست، که امثال بخاری نقل نکردند، بر می‌گردد به اتصال عهد نبی، و الا بعدش هست. حدیث لا ضرر و لا ضرار هست، و حالا به هر حال فرض کنید مثلاً در سال هشتاد، نود، صد، به هر حال بعنوان شبهه، ينسب الی رسول الله (ص) که قال لا ضرر و لا ضرار. بعد نسبتش هم در این زمان

ضعیف نیست؛ چون اگر ضعیف بود که مالک در موطع مالک، صد و پنجاه نوشته، مالک که در موطع نقل نمی کرد. عادات مالک از استادش آن از استادش، یکی دو طبقه اش مشکل ندارد. اگر باشد آن آخرش.

و مخصوصا چون امام باقر(ع) در مدینه بودند می شود انسان اطمینان پیدا بکند که حدیث در زمان های ایشان در مدینه نقل شده. حالا قدر متیقن این مقدار. حالا نمی خواهیم بگوییم که فرض کنید در کلمات اهل سنت جزما و یقینا و لا اقل حجتا، حالا اگر جزما نباشد. لکن به هر حال در مدینه نقل شده بوده. امام باقر(ع) تأیید فرمودند در این روایت معتبر. مخصوصا که در این روایت ما که داریم اهل سنت این در کتب حتی نیمه معروفشان، در کتاب های درجه مثلا غیر از مسلم و بخاری، حتی در مستدرک، این قصه سمره را ندارند. که به قول ۸:۳۵ سمره بن جندب و اشکال داشت که حضرت آخر فرمودند رجل مضار و لا ضرر و لا ضرار، فاذهب فاقلعها و ارم بها؛ این حضرت فرموده اینکه تو برو آن درخت را بکن و پرتش کن به طرف سمره.

خب اگر فرض کردیم این حکم قضایی که پیغمبر(ص) فرمودند، چون خود من یک جایی اشکال که دلالت بر فرض وجود درخت منشأ ضرر شده باید به راه های دیگری هم تمسک کرد، فرض کن پول بدهند به زور از او بخرند، این که یک درختی را خشک بکنند و بکنند، شاید مثلا راه منحصر به فرد نباشد. حالا فوقش مثلا بگوییم آن شواهدی بوده که رسول الله صلوات الله سلامه علیه و علی اهل بینه صلاح دانستند که این حکم اجرا بشود. لکن نکته مهم این است که اگر ما این را هم تتمه یعنی تطبیق را هم از امام باقر(ع) به عنوان تطبیق لا ضرر بگیریم، یک بحث بسیار معروفی که از همان صدر اول مطرح بود، بعدها عده ای مثل علمای ما اشکال کردند، آن هم حل می شود. چون آنها می گویند لا ضرر مفادش نفی ضرر است، اثبات حکم نمی کند. حالا به السنه مختلف. و این معلوم می شود از کلام امام باقر(ع) نه اثبات حکم هم می کند. چون امام(ع) فرمود لا ضرر و لا ضرار، بعد گفت برو درخت را بکن، اثبات حکم کردند. با لا ضرر فاقلعها و ارم بها، این درخت را بکن. پس معلوم می شود که اضافه بر اینکه امام باقر(ع) را حدیثش را صدورش را تأیید فرمودند، اثبات حکم شرعی هم با لا ضرر حالا با تقیید آنش کار نداریم، این دارد. و عرض کردیم شواهد کاملا واضح است که از قرن دوم ابتدئا و بعد قرن سوم که دیگر کاملا، در کتب زیدیه، در کتب اهل سنت، به لا ضرر و لا ضرار تمسک می کردند برای اثبات. این که الان در کلمات علمای متأخر ما آمده که لا ضرر مفادش نفی است، مفادش اثبات نیست، این نبوده. آن که پیش آنها بوده، مثلا اثبات حق خیار با لا ضرر، اثبات حق شفعه با لا ضرر. این با لا ضرر اثبات می کردند که باید این کار را بکنند. حالا با قطع نظر.

از این روایت امام باقر(ع) اجمالاً حالا تفصیلش چون بحث مفصلی دارد که در محل خودش متعرض شدیم، اجمالاً در می آید که می شود با لا ضرر اثبات هم کرد. که ظاهر آن حدیث سمره این طور است. عرض کردم در کتب اهل سنت نیامده. و اصولاً می شود خیلی از مواردی که حکمش در شریعت نیامده، با همین لا ضرر درست کرد. چون عرض کردیم اقسام خیار، در روایات نیامده، خیلی محدود آمده. حتی خیار غبن؛ خیار غبن هم در روایت نیامده، آمده که غبنش حرام است، غبن مومن و گول زدن حرام است، اما اینکه خیار داشته باشد نیامده. اینها را با لا ضرر ثابت کردند. تمام اینها شفعه، موارد زیادی از شفعه با لا ضرر ثابت شده. البته در خصوص شفعه بالذات چون آن روایتی که ۱۱:۵۳ نقل کردند شفعه هم بعد از لا ضرر است. احتمال دارد مال او باشد. لکن خلاف ظاهر است. و قضاء عن لا ضرر و لا ضرار.

علی ای حال کیف ما کان پس در لا ضرر می شود این مطلب را گفت. اولاً گفت که این حدیث ثابت است. دوماً می شود گفت که با حدیث می شود اثبات کرد. حالا اجمالاً، عرض کردم تفصیلش در...

اما در ما نحن فیه مشکلش این است که آن که در آن احتمال وضع و جعل است، بعد از ائمه ماست. یعنی یا زمان ائمه ماست. این خیلی مشکل دارد. یعنی به عبارت آخری نمی شود بگوییم در مدینه یا در کوفه لا اقل مثلاً، بین مردم معروف بوده در قرن اول تا زمان امام سجاد(ع) امام باقر(ع) که من بلغ شیء من السماوات، به عکس احتمال می دهیم روایت اهل بیت(ع) موثر بوده، نه روایت آنها موثر بوده در تأییدش از طرف امام صادق(ع). چون شواهد نشان می دهد در اصل هشام موجود بوده، این دیگر خیلی واضح است. حالا اصل هشام دیگر قدر متیقنش باید بگوییم از سالهای ۱۵۰ بعد از رحلت امام صادق(ع) معروف بوده، در بغداد هم موجود بوده است. چون اصلش هم کوفی بوده، احتمال این دارد به عکس باشد. یعنی اول مطلب از ائمه(ع) در آمده، بعدها علمایشان برداشتند شبیه آن را به رسول الله(ص) نسبت دادند. و متنی که به رسول الله(ص) نسبت دادند بیشتر با آن متن هشام است نه با متن محمد بن معروف. آن هم متن هشام در کتاب کافی. نه در کتاب محاسن. پس بنابراین این نکته اولی که ما توضیحش را عرض کردیم، ضابطه ای هم برایش، نکته اش را گفتیم، این خیلی موثر است در فهم عده ای از روایات اهل بیت(ع) که آیا اینها اثبات صدور این کلام را از رسول الله(ص) می کنند یا نه. یک، حدودش هر دو؛ چون یک بحثی هست که این کلام از رسول الله(ص) صادر شده یا نه. این یک بحث. بحث دوم که مفاد این حدیث تساهل در دلیل یا روایت مستحب است. نکته را دقت فرمودید؟ مثل لا ضرر. یکی اینکه لا ضرر صادر شده یا نه. یکی اینکه لا ضرر

آیا مفادش اثبات احکام است یا فقط نفی حکم است. آنجا می شود این حرف را زد، اما در ما نحن فیه معلوم شد مشکل دارد. هم اصل اثباتش مشکل دارد، هم مسئله به اصطلاح نسبتش به یعنی اثبات آن مدلول. دو تایش مشکل دارد.

بلکه به عکس، ممکن است اهل سنت چون دیدند امام صادق (ع) و امام باقر (ع) از اهل بیت از ائمه اهل بیت (ع) این مطلب را نقل کردند، آنها نسبت به رسول الله (ص) دادند. حالا با اسمائی که بنابر اینکه حالا به قول ابن جوزی جعل باشد، وضع باشد.

علی ای حال کیف ما کان پس نکته اول این شد که

س: ۱۴:۵۰

ج: خب می خواهیم بگوییم که ... چون این فرقی این است که اگر امام باقر (ع) یا امام صادق (ع)، بیشتر هر دو دارند، چون متن کافی با هر دو، و این مثلا در آن زمان از رسول الله (ص) محل کلام بوده، نقل شده، خوب دقت بکنید، لکن فرض کنید متصل نبوده، یا آن صحابی که نقل کرده، مثلا فرض کنید مثلا محل کلام، یا آن کسی که تابعی است از صحابی، این حدیث بوده، وقتی که از امام (ع) تأیید می شود حدیث. آن وقت بعد از امام (ع) فرض کنید به یک طبقه، بلکه کمتر، از آن تساهل فهمیده می شود. مثل همان فقهای اهل سنت، از آن تساهل فهمیده می شود. بعد مثل احمد بن حنبل، در بغداد بوده، او هم تساهل فهمیده. بغداد به لحاظ اینکه کتاب هشام در بغداد بین اصحاب منتشر شده. البته آن بعید است به کتاب هشام مراجعه کرده باشد. ولی خب می گویم این یک زمینه ای در بغداد درست می کند. ممکن است، بگوییم که بله، من بلغ از آن استفاده تساهل شده، لکن اصحاب نفهمیدند تا قرن نهم. فرض کنید. اصل آن مطلب تمام بشود، حالا اصحاب روی جهاتی دیر فهمیدند، نه اینکه دیر فهمیدند، نیازی نبوده، صحبتی نبوده تا قرن نهم. دقت می کنید؟ اما با این شواهدی که الان من توضیح دادم، احتمال عکس قوی تر است. یعنی احتمال دارد اول مطلب از اهل بیت (ع) صادر شده، حالا بنابر مثلا قول ابن جوزی که می گوید این وضع شده، کذب، جعل شده. این جعل را بعد به رسول الله (ص) نسبت دادند. این احتمال دومش این طور می آید. دقت کردید؟ لذا این را نمی توانیم شاهد بگیریم بر این مطلب. انصافش شاهد...

مضافا که در عده ای از کتب اهل سنت خواندیم آن روز، اصلا تصریح می کنند که استحباب آن عمل به خاطر اوامر احتیاط است. آنها روی امر، مثل ما داریم اوامر احتیاط، اوامر ۱۷:۰۰ روی اوامر احتیاط می گویند نه به خبر من بلغ، می گویند به خاطر خبر من بلغ نیست. چون این ضعیف است به درد این کار نمی خورد. آنها استحباب را به اوامر احتیاط، مضافا که عده ای از آنها باز تصریح کردند که حدیث من بلغ فقط ترتب ثواب است، استحباب توش در نمی آید. لذا با تشویشی که در تفکر خود عامه به لحاظ خود سند، به لحاظ مفهومش و

مدلولش وجود دارد، نمی شود ما بگوییم یک هم ثبوتش ثابت بکند عن رسول الله (ص)، بله، روایت هشام به حسب ظاهر حجت است و کلام اهل بیت (ع) و کلام رسول الله (ص) است، حرف بدی نیست. اما اینکه بگوییم آن جورا درست کرده که از این من بلغ اینها فهمیدند تساهل. این محل اشکال است. این با شواهد علمی موجود نمی توانیم این را در بیاوریم.

مضافا به اینکه قدمای اصحاب هم من بلغ تعبیر کردند، مثل کلینی. شیخ هم که اصلا نیاورده. در عبارات اینها ما نداریم در قدمای سابق بگوید و الخبر و ان كان ضعيفا الا انه في المستحبات مثلا، في السنن مثلا، دقت کردید؟ این هم که ما نداریم. تا بعد از زمان علامه. این فاصله زمانی، زیاد است، این به درد تفسیر خبر نمی خورد. خوب دقت کردید؟ یعنی بر فرض نکته روشن شد؟ بر فرض ثابت بشود که علمای متأخر ما از من بلغ استحباب فهمیدند. این فهم خیلی متأخر است. این به درد ما نمی خورد. آن فهم معاصر ائمه (ع) به درد ما می خورد. این فهم خیلی متأخر است. چون خیلی متأخر است به درد این کار نمی خورد که ما از من بلغ اثبات استحباب بکنیم.

این راجع به فهم حدیث؛ حالا با قطع نظر از صدور حدیث و شواهد قبول حدیث. آن بحث دیگری است. این فهم را که نکته اول بود، خیلی بعید به ذهن می آید درست باشد. پس از این راه بخواهیم ما یک به اصطلاح یک مخلوطی درست بکنیم از ثبوت حدیث عند السنه ثم عند اهل البيت (ع) ثم تلقی به این معنا که تساهل باشد در قرن دوم و اوایل قرن دوم، قرن سوم، بعد ادعایی که علمای اهل سنت همه حکم به استحباب دادند به خاطر خبر ضعیف، این نمی تواند انعقاد ظهور بر ما بکند. این را می خواهم عرض بکنم. این به درد انعقاد ظهور نمی خورد، با اختلافاتی که خود عامه دارند.

بله بعد از علامه حالا دقیقا من نمی گویم بعد از علامه است، روی فلان فقیه سال مثلا ۷۵۰ - ۸۰۰ مثلا الان مشکل است، اجمالا قبل از علامه در مشایخ ایشان در کلمات ابن طاووس آمده. لکن ایشان کلامش ظاهر اینکه می گوید من سند را ذکر می کنم؛ نمی گوید سند هم ضعیف باشد. عبارتی که از ابن طاووس آمده. اما بعد از علامه تدریجا حالا بعد از این کلام به ۱۵۰ سال دویست سال تدریجا تصریح شده به تسامح در ادله سنن.

من بحثم این است که با این روایت این معنا خیلی مشکل است. چون ما انعقاد ظهور را بر می گردانیم یعنی مسئله حجیت را بر می گردانیم به انعقاد ظهور و انعقاد ظهور را به شواهد اجتماعی و تاریخی، به شواهد زمان صدور روایت، به آنها بر می گردانیم. نه مجرد احتمالی که بعد از پانصد سال، هفتصد سال داده بشود. این خیلی بعید است انصافا بعید است.

این بین بعد از این زمان هم، تدریجا مناقشاتی شروع شد. این طور نبود که شیعه هم قبول بکند. مرحوم صاحب حدائق در این در النجفیه از قول مرحوم شیخ علی بن سلیمان بحرانی که از اجلای علماست، نقل می کند از بعضی از علما که این فقط ترتب ثواب است. این استحباب عمل در نمی آید. بلکه باید استحباب عمل باید از دلیل خارجی معتبر ثابت بشود. یعنی باید ثابت بشود که عمل مستحب است، این ثوابش در خبر ضعیف بیاید. من چون امروز نگاه کردم، احتمال می دهم شیخ انصاری هم که در رساله والا الی اکل مال ضعیف، نظرش به همین کلام بعضی از اخباری ها باشد.

پس بنابراین این یعنی این طور نبود که بعد از آن هم، اصحاب مسلم بگیرند تسامح را از آن روایت در بیاورند. همین مناقشاتی که در بین، در سنی ها هم همین بحث آمد. آنها گفتند نه این معنایش این نیست که عمل مستحب باشد. این ترتب ثواب است. همین معنایی که نزد سنی ها آمد، یواش یواش در اصحاب ما هم آمد. دقت کردید؟ لکن بین اهل سنت فرض کنید قرن سوم و چهارم، بین ما قرن دوازدهم و سیزدهم. کمی فاصله زمانی داریم با همدیگر. آنها زودتر متنبه شدند، البته ما می گوئیم آنها و اینها طبق آن که به ما رسیده، حد العلم را می گوئیم نه حد الواقع.

پس بنابراین یواش یواش این مطلب مطرح شد که مراد، ترتب ثواب است لکن باید استحباب عمل از دلیل دیگری ثابت بشود. که شیخ این را به عنوان یک احتمال ضعیف آورده است. خب بعدها دیدیم مرحوم آقای خویی هم می فرماید نه، ترتب ثوابش هم به خاطر انقیاد است. اصلا این هی احتمالات شد سه تا احتمال.

باز احتمال دیگری داده شد که ترتب ثواب به خاطر عنوان بلوغ باشد. عنوان خود بلوغ خبر، مثل عنوانی است که محسن و مقبح خود بلوغ. پس این هم احتمال چهارم. احتمال پنجمی هم داده شد که اصلا بلغ به معنای بلوغ صحیح و درست باشد نه ضعیف. اصلا بلغ ظاهرش این است که واقعا بلوغ باشد، صدق بکند عن الله. و این در جایی است که حجت باشد؛ اگر حجت نباشد، لا یصدق علیه انه بلغ من الله یا بلغ عن النبی (ص). اصلا مفاد حدیث ناظر به حدیث ضعیف نیست.

این همین جور احتمالاتی است که داده شده. عرض کردم در یک فتره زمانی معین در فقه شیعه که بعد از علامه باشد، سر آن هم واضح بود؛ چون علامه آمد گفت این خبر صحیح حجت است. حالا حسن هم علی کلام است. خبر ضعیف حجت نیست. اینها آمدند گفتند بله خبر ضعیف حجت نیست مگر در مستحبات باشد. مگر در مستحبات و یا بعدها اضافه کردند مکروهات. یا در مکروهات باشد. بعدها در کتب اهل سنت هم هست، در ما هم آمده. و اصحاب بعدها اضافه کردند قصص و حکایات، حالا فقط مثلا قضایای کربلا، قضایایی

.....
که مثلاً در شهادت بعضی از ائمه (ع) گفته شده و سند روشنی ندارد، سند ضعیفی دارد، یا اصلاً سند ندارد. فرض کنید در کتاب‌هایی مثل سید بن طاووس آمده، اصلاً تأخر زمانی دارد. تمام اینها را با من بلغ گفتند اشکال ندارد نقل بکنیم. حالا آمدند ثواب ابکاء هم حتی بعضی گفتند که اصلاً جعل بکنیم به خاطر ثواب ابکاء، من بکی. و هلم جراً.

قصص، گفتند تاریخ، تاریخ انبیاء سابقین، قصص باشد، مواعظ باشد، اخلاقیات باشد، ولو عنوان ثواب نباشد، باز آمدند گفتند که مطلقاً ولو خبر ضعیف باشد، ولو خبر شبهه کذب داشته باشد. بعضی آمدند گفتند ولو دلیل معقول فتوای فقیه باشد یا قیاس باشد یا اجماع، این فروعی است که در بحث لا ضرر و تسامح، عده‌ای از علمای ما، بلغش از طریق اهل سنت باشد. مطلبی است که در کتب اهل سنت و در روایات ما نیست. هی اضافه کردند مطالب را این طور که عرض کردم و یکی یکی اینها را بحث کردند. خوب معلوم شد که انصافاً اینها همه‌اش مشکل دارد. اهل سنت هم عده‌ای از این مباحث را دارند. بعضی گفتند ولو ضعیف باشد، بعضی گفتند نه بین الضعف نباشد.

بحث مواعظ و اخلاقیات و فضایل اشخاص؛ مثلاً فضایل اولی و دومی و سومی به چه دلیل گفتند. چون آنها آمدند گفتند این کلمه و اذا جاء الحديث فی الفضائل، مراد فضایل اعمال است یا حالا فضایل اشخاص. دلیل نداریم که مراد فضایل اعمال باشد. دیگر هم آنها بحث دارند، هم ما بحث داریم، و روشن شد که انصافاً این بحثها خیلی محلی از اعراب ندارد.

آنچه را که ما رفتیم ما حقی که در امثال این مقام، مثل این حدیث و غیرش داریم، توضیح دادیم یکی از راه‌های مهم فهم حدیث حالا اگر فهمیده هم نشد اجمال پیدا می‌کند بالاخره گیر می‌کند، یکی از راه‌های مهم فهم حدیث آن مساق کلام است و سوق کلام است. که آن روز هم عرض کردیم در آیه نبأ اگر مثلاً در کفایه آمده که معنای آیه این است؛ النبأ ان كان جایء به فاسقاً مثلاً يتوقع به يتبين ... این اول کلام است. این مطلبی که ایشان فرمودند این به قول مرحوم آقا ضیاء اینجا گفت اصول موضوعه. این خودش اول کلام است. اول کلام این است که آیا مسبب آیه مبارکه روی نبأ است، آن جور معنا بشود. یا مسبب آیه مبارکه روی فاسق است. الفاسق ان جاء نبأ، این در احوال... مثلاً فاسق پشت سرش نماز خوانده نمی‌شود. فاسق شهادتش قبول نمی‌شود. حالا غیر از شهادت اگر خبری آورد، در خبرش تبیین می‌شود، رد نمی‌شود، تبیین می‌شود. فحص و بررسی می‌شود.

پس این جزء احوالات فاسق است. مضافاً اینکه در خصوص آیه گفتند چون آن کسی که خبر را آورده شخص معینی بوده، شخص خبیثی بوده و در کوفه هم والی شده و چهار رکعت نماز صبح خوانده و شراب خورده بوده و الی آخره... این شخص بوده که ۲۷:۰۷ به

عنوان خبر داده به رسول الله (ص). اصلاً گفتند این هدف آیه اثبات فسق این شخص است و این شخص فاسق است به نص قرآن. ولذا آن توریه که عثمان چون از فامیل های عثمان بوده، او را در کوفه والی و حاکم کوفه قرار داد، خود این کار، خب انصاف قصه این که مراد ناظر به حال شخص باشد خیلی بعید است، این که اصلاً محال است احتمالش.

احتمال اساسی این است که آیا آیه مبارکه ناظر به احوال فاسق است یا آیه مبارکه ناظر است به احوال نبأ. راست هم هست مطلب درست است. اگر ناظر به نبأ باشد می شود تفصیل فهمید، اگر ناظر به فاسق باشد نمی شود.

این روایت مبارکه هم همین طور است. در این روایت مبارکه عرض کردیم نکاتی توش هست. یکی بلغ هست؛ این که عده ای گفتند بلغ ضعیف باشد، قوی باشد، درست باشد، باطل باشد. این شیء من الثواب هست، که خب احتمالاً نکته این حدیث مبارک همین کلمه ثواب باشد. چون دارد علی عمل علی خیر فعلی ذلک العمل رجاء ذلک الثواب، ببینید نکته رفته روی ثواب. به خاطر آن ثواب. کان له ذلک و ان لم یکن، این لم یکن ظاهراً همین ثواب، ظاهراً ضمیر ثواب. یا احتمال دارد واقع است. و ان لم یکن الواقع کذلک، یعنی مثل این ثواب. یعنی آدم وقتی صدر آیه حدیث و ذیلش را نگاه می کند، تمام نکات را حس می کند روی به اصطلاح نکته به اصطلاح ثواب است.

نکته سوم احتمال دارد روی همان عمل و خیر باشد. چون رجاء ذلک، من بلغه شیء من السماوات، فعلی، فاء تفریع هم دارد. معلوم می شود که این عمل را انجام داده. نکته روی عمل است؛ آن هم به خاطر ثوابش. و ان لم یکن یعنی حتی ممکن است کلمه لم یکن، یعنی این عمل این طور باشد، واقع باشد، یا این ثواب واقعی باشد و صادر شده باشد.

پس در اینجا، این همین فهمی است که مشهور فهمیدند بعد از علامه. زدند به عمل و استحباب عمل. دقت کردید؟ این هم احتمال سوم.

احتمال دیگری که در این حدیث آمده باشد؛ چون دارد رجاء ذلک الثواب؛ احتمال دارد ثواب به خاطر انقیاد باشد. این حرف آقای خویی. احتمال پنجم، و ان لم یکن علی خیر دارد در این نسخه. در این نسخه علی عمل علی خیر؛ پس این معنایش این است که آن عمل باید ثابت بشود. و ان لم یکن، یعنی الثواب کذلک، و ان لم یکن، معذرت می خواهم، این خیر، این عمل به آن این ثوابی که رسیده به آن ثواب واقعی کذلک یعنی به آن واقعش، این لذا معنایش این است که باید یک عمل ثابت بشود مستحب است، یک روایت بیاید در روایت ضعیف در مقداری از ثواب، این مقداری از ثواب داده می شود ولو به اندازه آن ثواب واقعی اش نباشد. این همان احتمالی است که صاحب

حدائق هم بالاخره همین احتمال را می دهد. خود صاحب حدائق به قول ایشان بعضی از مشایخ بعضی از اهل علمای که مرحوم علی بن سلیمان این را می دهد. و عرض کردیم این احتمال را هم شیخ داده روی احتمال ضعیف.

پس مفاد حدیث این است که در جایی عمل به دلیلی ثابت باشد استحبابش، یک خبر ضعیف بیاید یک درجه از ثواب گفته بشود. آن درجه ثواب داده می شود، ولو در واقع این طور نباشد. یعنی لم یکن کذلک در واقع درجه ثواب... روشن شد احتمالات؟

به نظر ما می آید نکته اساسی در این فهم ها هی گفتیم احتمال احتمال؛ چون احتمال که خوب نیست در علوم اگر زیاد احتمال دادیم در ظواهر کلام به صورت شبیه سفسطه می شود و از علم خارج می شود. احتمالات عرض کردیم آن که روح کلام همیشه موثر است، آن مساق کلام و سوق کلام است. حالا متأسفانه این کلام قبلی ندارد، بعدی ندارد، درست روشن نیست که قبل و بعدش چه بوده. در یک روایت اهل سنت یک قبلی داشت، اما آن هم ربطی باز به این مطلب نداشت، خواندیم از کتاب لعالی ۳۱:۳۹

آن که الان به ذهن ما می رسد و العلم عند الله سبحانه و تعالی، به ذهن ما می رسد که همین معنایی را هم که عرض کردیم از قدمای اهل سنت هم هست، مرحوم صاحب حدائق هم احتمال داده، فقط یک اختلاف کوچک با ایشان داریم. که ظاهرش همین مراد باشد. یعنی مسبب کلام و نکته اساسی در روایت آن ثواب است نه اینکه این عمل عوض می شود. عملی که مباح بوده، عملی که اصلاً ثابت نیست، این عمل استحباب پیدا بکند. یا ناظر باشد به بلوغ. بگوید این بلوغ ناقص به منزله تام است. خیلی بعید است. سیاقش نشان نمی دهد که نظر روی بلوغ باشد.

و اما اینکه بلوغ به معنای بلوغ صحیح و معتبر باشد، یعنی روایت معتبر، این احتمال هست، احتمالش هم قوی است، بد هم نیست این احتمال. حالا آن عبارت و آن لم یکن کذلک، چون ممکن است خبر صحیح هم مطابق با واقع نباشد. آن ذیل منافی با این احتمال نیست. لکن آن که منافی با این احتمال است که بلوغ، بلوغ صحیح باشد، عنوان رجاء ذلک الثواب در روایت. چون اگر روایت صحیح باشد، و حجت باشد، ما طبیعتاً چون حجت می دانیم به آن عمل می کنیم. بله ممکن است در واقع هم درست نباشد. روی به اصطلاح ما وقتی یک کلام صحیحی را دیدیم، خبر صحیح را دیدیم، به خود آن خبر منفعل می شویم. خوب دقت بکنید. دیگر واسطه بین خودمان و خبر نمی گذاریم. چرا؟ چون خبر شأنش طریقت است. اگر کسی آمد گفت در صحن باز است. خب ما کأنما می بینیم در صحن باز است. شأن خبر طریقت است، طبیعت خبر طریقت است. ما می بینیم در صحن باز است. حالا اگر نذری چیزی کردند، اثری می خواهد بر در باز بودن باشد الان ترتیب می دهیم. الان نمی گوئیم حالا که دیدیم در صحن باز است، رجاء ترتیب اثر می دهیم. چون رجاء که آمد معلوم

می شود خبر بنفسه کافی نبود. خوب دقت بکنید. به اصطلاح من حالا تعبیر من، یک دفعه شما منفعل می شوید از خبر مستقیم، این جای حجت است. ممکن هم هست در واقع نباشد. اما شما توجه ندارید به این نکته که ممکن است یعنی توجه می دانید حجت است، دو نفر سه نفر آمدند گفتند در صحن باز است. اصلا شما دیگر توجه ندارید، خب ممکن است هر سه اشتباه کرده باشند، امکان دارد. یا مثلاً می دانید یک ساعت قبل آمدند حالا بسته شده باشد. اصلاً توجه نمی کنید. وقتی به اصطلاح ما معقول اولی و ثانوی اصطلاحاً، در مدلول خبر، وقتی که حجت است، شما به مدلول مثل معقول اولی معامله می کنید، کأنما واقع را می بینید، اما وقتی ضعیف است اینجا بحث رجاء می آید. وقتی که خبر مشکل دارد، خوب دقت می کنید، وقتی نگاه می کنید به این خبر مشکل دارد، چه می گوید؟ می گوید من رجاء، این رجاء را آنجا می گوید. یعنی مستقیم با خبر معامله نمی کنید. معقول اولی نیست به قول اصطلاح بنده. این معقول ثانوی است. ظاهر حدیث مبارک نه به خاطر و ان کان النبی لم یقل، یا و ان لم یکن کذلک، به خاطر رجاء ذلک الثواب، ما این طور می فهمیم که به خود بلوغ متأثر نشده. خوب دقت کنید. خبر صحیح دیده به آن عمل بکند.

این دیگر و لذا ما ممکن است صدها حدیث صحیح ببینیم، عمل هم بکنیم، نه به عنوان رجاء عمل می کنیم، به عنوان حجت عمل می کنیم.

پس بنابراین این که در حدیث آمده رجاء ذلک الثواب، معلوم می شود جایی است که وقتی خبر را دیده شبهه ای توش بوده. صاف صاف نبوده. به رجاء ثواب انجام داده، نه اینکه متأثر شده به نحو معقول اولی از خود خبر گرفته باشد. لذا حمل روایت بر اینکه مراد از بلوغ، بلوغ به نحو حجت است، حالا آقایان گفتند به خاطر ذیلش. من به نظرم ذیلش خیلی موثر نیست چون به هر حال در حجت هم احتمال خطا هست. ذیلش موثر نیست. لکن رجاء ذلک الثواب، التماس ذلک الثواب، اینها نشان می دهد که این بلوغ خیلی دقیق و حجت نبوده است و الا آن رجاء معنی ندارد.

از آن طرف هم چون دارد بلغه عن النبی (ص)، یا بلغه شیء من السماء، من الله، در اهل سنت من الله دارد. در بین ما هم متن کلینی یکی من الله دارد، یکی اصلاً ندارد، نه عن النبی نه عن الله، دو متنی که کلینی آورده. در مجموعه اینها یا عن النبی (ص) است، یا عن الله یا یک متن کلینی که مطلق عن النبی و عن الله ندارد؛ انصاف قضیه باید بلوغ هم به یک نحوی باشد که در یک حدی باشد که اسناد الی رسول الله (ص) یا الی الله داده بشود. وقتی می دانیم این خبر را فلانی گفته و فلانی وضاع و کذاب است، چطور احتمال الی الله، می شود گفت بلغه عن الله؟ یک مصححی می خواهد. پس همین که عده ای از اهل سنت گفتند ضعیف باشد لکن بین الضعف نباشد. مجعول

نباشد، موضوع نباشد. لازم نیست، صحیح باشد. اگر صحیح باشد، بلغ به صحیح می خورد. لکن چون دارد رجاء ذلک الثواب، لازم نیست صحیح باشد. به خاطر ثواب.

پس بنابراین حدیث مخصوصا روی مبانی که ما رفتیم مثلا می گوئیم در نسخه و اختلاف این نسخه ثابت نیست. و هکذا در جایی که فتوای فقیه است، چرا؟ چون عرض کردیم کرارا و مرارا فتوای فقیه ولو حکم را از نبی نقل می کند، لکن عنصر اجتهاد و حدس توش وارد است. حالا مگر بعضی از فقهای باشد که فتاوایشان عین نصوص است. در آنجا هم یک نوع عنصر اجتهاد هست، لکن در تعارض؛ یعنی این که قبول کرده. ظاهرش این است که بلغ عن الله توش عنصر دیگری نیاید. عنصر حدس و... مثلا قیاس، این که گفتند، اگر قیاس آمد گفت فلان چیز مستحب است، قیاسا، مثلا گفتند برای فلان کار، ائمه (ع) فرمودند فلان ثواب دارد. مثلا، اگر در خانه اتان را جارو کنید، پس اگر اسفالت بکنیم حتما ثوابش بیشتر است. حالا اسفالت که در روایت نیامده. اسفالت بکنیم مثلا ثوابش زیاد است. حالا که جارو کردن این قدر ثواب دارد، اسفالت به طریق اولی ثواب دارد. حالا با قیاس.

آیا صدق من بلغ می کند با قیاس؟ انصافا نمی کند. اینهاش دیگر خیلی عجیب است حالا از اصحاب ما احتمال دادند بعضی از متأخرین. دیگر اسم نمی بریم.

س: عبارت این کم ندارد با انسان عامی صحبت می کند اصلا بحث اجتهاد و اینها توش نیست

ج: این هم دارد توش که بعضی گفتند که این شامل عامی هم می شود یا نه؟ این هم یک بحثی است. خوب شد شما فرمودید. عده ای چسبیدند که این فقط به مجتهد می خورد به عامی نمی خورد. شما فرمودید من یادم رفته بود، خوب شود. دارند چون مرحوم نراقی در کتاب عواید یک عایدۀ اش در من بلغ است. اخبار تسامح، ایشان هم قبول می کند تسامح را. البته در بحث اجتهاد و عامی، ظاهرا می گوید باید مجتهد باشد.

علی ای حال وارد این بحث هایش نمی شوم چون ارزش عملی ندارد. به هر حال آن که ما الان از مجموع حدیث و متون مختلف قدر متیقن متیقن در می آوریم بلوغ لازم نیست بلوغ صحیح باشد، معتبر باشد؛ لکن اگر ضعیف باشد یا توش عنصر دیگری غیر از اسناد الی الشارع باشد، الی الله یا الی الرسول باشد صدق نمی کند. این راجع به عنوان بلوغ. ظاهرش این است که آن عمل را هم رجاء و احتیاطا انجام بدهد. این منافی دارد که خود عمل مستحب بشود. این که بلوغ جزو عناوین ثانویه باشد مثل اضطرار، این هم خلاف ظاهر است؛ چون بلوغ امر طریقی است. امور طریقی قاعدا تا عناوین ثانویه نمی شوند. این هم خلاف ظاهر است.

این که اصحاب گفتند که اثبات استحباب می شود با آن کرد، این هم انصافا خلاف ظاهر است. حرف مرحوم استاد که انقیاد است، این هم خلاف ظاهر است؛ چون ظاهرا انقیاد یک حالتی است، در صورتی که ظاهر روایت ثواب فرق می کند، به حسب آن که در روایت آمده. این با طبیعت انقیاد که یک حکم عقلی است نمی سازد. با آن هم نمی سازد.

این که مرحوم صاحب حدائق و عده ای گفتند و مرحوم شیخ هم احتمال ضعیف که باید عمل استحبابش ثابت بشود، فقط در ثوابش روایت ضعیف این هم خلاف ظاهر است. این هم نمی شود اثبات کرد؛ چون علی عمل دارد و علی خیر دارد. هر دو را دارد، یکی ندارد. این که قبلا باید استحبابش ثابت بشود نه. ظاهرش این است که ولو این عمل اصلا هیچ عنوان ندارد، بنفسه وارد نشود، لکن روایتی آمده. یک نحوه نمازی که در هیچ روایتی نیامده، در یک روایت واحده آمده، ظاهرش این است که این هم شامل می شود.

و اصولا این، اجازه بفرمایید من بحث را تمام بکنم چون وقت کم است. و این که بگوییم در باب مستحب است، این هم دلیل برایش نداریم. اگر ما باشیم و ظاهر عمل، سه مورد دارد؛ هم واجباتش می گیرد؛ هم مستحبات این عملی که فی ذاته مستحب است؛ هم جاهایی که اصل استحبابش ثابت نشده است. این روایت ناظر به ثواب است. واجب است، فرض کنید فلان عمل واجب این ثواب را دارد. یک روایت آمد که نه این ثواب را دارد. مثلا همسایه رسول الله (ص) باشد. ظاهرش این است که نماز ظهر بخوانید در مثلا نماز بخواند همسایه رسول الله (ص). اگر نماز ظهر را انجام، اما فرض کنید در روایات دیگر دارد به اصل بهشت؛ در ادله دارد که بهشت می رود. اما اینکه همسایه رسول الله (ص) در خبر آمده که خیلی واضح نیست، خداوند متعال این ثواب را می دهد ولو در واجب. ظاهرش این است علی خیر مخصوصا، توش ندارد که حتما مستحب باشد. من نمی فهمم چرا قرار دادند.

آن که ما از مجموعه روایت صدر را و ذیلا می فهمیم این است که اگر در روایتی که خیلی ضعیف نیست، و صحیح صحیح هم نیست، ثوابی وارد بشود و فرد به خاطر احتیاطا و رجاء به خاطر اینکه به آن ثواب برسد آن عمل را انجام بدهد، چه واجب باشد چه مستحب باشد، اصلش هم ثابت نباشد، خداوند این ثواب را می دهد ولو اینکه این ثواب در واقع نباشد. بحث انقیاد هم نیست. بحث احتیاطا است. رجاء انجام داد خداوند متعال این ثواب به او می دهد. نه اثبات استحباب است، نه تخصیص ادله حجیت خبر است، هیچی از این مفاهیمی که گفتم از این روایت... نمی خواهد هم اصل استحبابش ثابت باشد که در کتاب مرحوم به اصطلاح آقای بحرانی آمده. لازم نیست اصلش هم ثابت باشد. حتی اصلش هم ثابت نباشد. تمام مسب روایت روی ثواب است.

این آنچه که ما الان بعد از تأمل در مجموعه متون و اسانید و شواهد تاریخی و خارجی و داخلی می بینیم، البته از سنی های قدما هم داریم، از شیعه هم داریم، با اختلافاتی که الان اشاره کردیم. این در می آید.

بعد هذا کله این فروع هم که گفتند اساس ندارد. بعد هذا کل می توانیم این مطلب را به شارع نسبت بدهیم که در خبر ضعیفی کسی انجام داد، این ثواب داده می شود. حتی در عمل واجب که اگر این عمل کرد، همسایه رسول الله (ص)، خداوند او را همسایه رسول الله (ص) قرار می دهد. می شود این را نسبت بدهیم؟ انصافش خیلی مشکل دارد. هذا کله.

چون عرض کردیم سند حدیث در این کتاب در النجفیه از مرحوم علی بن سلیمان بحرانی نقل کرده که دوازده تاروایت آورده. این نکته را نمی خواستم بگویم. قدمای اصحاب رسمشان این بود، در جواهر هم هست نه خیلی قدما؛ مثلاً این حدیث هشام بن سالم، در کتاب محاسن به یک سند است، در کتاب کافی به یک سند است، در کتاب شیخ صدوق در ثواب الاعمال، این صدق قرار دادند. محمد بن مروان به دو سند، این دو تا. هفت هشت تا هم روایت اهل سنت که ضعیف اندر ضعیف است، آن هم هفت تا، بعد می شد دوازده تا. غرض این عدد دوازده خیلی عدد واقعی نیست. در کل روایاتی که وارد شده از همه درست تر که قابل اعتماد است، همان هشام بن سالم است. آن مال اهل سنت که وضعش خراب است، محمد بن مروان هم مشکل دارد و قابل قبول نیست. همان روایت محمد بن هشام بن سالم مخصوصاً که مرحوم سید بن طاووس می گوید در اصل هشام هم من دیدم. البته ایشان طریقتش را به اصل هشام نیاورده؛ لکن و یک وقتی هم صحبت کردیم ما چند نسخه از کتاب هشام، یک نسخه در ایران بوده که شیخ هم یک مقدارش را در کتاب امالی آورده. دیگر توضیح را نمی دهیم چون بحث خیلی طولانی شد.

این روایت از همه بهتر مال هشام بن سالم است. لکن مشکل آن هم این است؛ در محاسن برقی با یک متن آمده؛ در کتاب کافی بعد از ایشان به یک واسطه با یک متن آمده. در کتاب ثواب الاعمال صدوق هشام بن سالم بعد از ایشان به یک واسطه با یک متن آمده. سه تا مولف در طول هم با یک واسطه. یعنی کلینی مستقیم از احمد برقی نقل نمی کند با یک واسطه؛ صدوق هم مستقیم از کلینی نقل نمی کند. سه تا مصدر آمدند. البته فی ما بعد مرحوم سید بن طاووس نسخه ای که داشته با نسخه کلینی می خورده.

وثوق، چون ما دنبال وثوق هستیم؛ خیلی برای ما وثوق به این روایت پیدا نمی شود. اثبات این مطلب هم که حالا در یک روایتی که محل اشکال است و سندش خالی از اشکال نیست، آمده ثوابی و بگوئیم حالا رجاء خوب است تفضل الهی امید ما به ثواب الهی زیاد

است، اما انصافاً این را اثبات نکنیم الان به نظر من هنوز مسئله محل اشکال است. آن استحباب و نمی دانم خبر ضعیف و آنها که نمی شود قبول کرد. آنها که کلاً فی غیر محل است.

خلاصه بحث را از اول تا اینجا طبق تقسیم حضرت استاد دو تنبیه دوم و سوم، جمع و جور می کنیم. مشهور شده بین علما که لایب فی حسن الاحتیاط عقلاً و شرعاً. و با این حسن اثبات استحباب می کنیم. عرض کردیم عقلاً احتیاط این حسن ثابت نیست. اتیان محتملات حسنش ثابت نیست. بله، احتیاط به مستوای عقل عملی در مواردی حسن است. البته این حسن احتیاط درجات دارد؛ از وجوب دارد، احتیاط وجوبی تا عادی.

و معیار حسنش هم عرض کردیم به این است که به یک مرتبه ای برسد که انسان بتواند مثلاً لا اقل حالا به قول آقایان طریقت داشته باشد، به قول ما ابداع بکند مسئله حسن عمل را. و مأمور به بودنش را. در این درجه این مصحح امر می شود. همین ابداعش، چون امر می خواهد در عبادات امر می خواهد. در توصیلات هم عنوان احتیاط نکته می خواهد، باید برسد به این نکته تا بشود.

پس حسن احتیاط به معنای اتیان محتملات عقلاً حسن باشد، چنین چیزی ثابت نیست. حسن احتیاط شرعاً به معنای اینکه اتیان محتملات حسن باشد به خاطر اوامر احتیاط، چنین چیزی هم ثابت نیست. و علی تقدیر ثبوت اثبات استحباب عمل نمی کند.

یک مورد هم روایت من بلغ بود که با آن اثبات می کردند. روایت من بلغ هم اشکال دارد، محل اشکال است. اگر آن اشکالات را همه را رد بکنیم اثبات ترتب ثواب می کند. اثبات استحباب نمی کند.

پس استحباب کبکیه الاحکام الشرعیه لابد له من دلیل معتبر؛ به این که به روایت ضعیف عمل بخواهیم بکنیم اثبات استحباب، این درست نیست.

یک کلامی را من از صاحب حدائق نقل کردم. این دیشب که مراجعه کردم در این در النجفیه در اینجا نبود، اما به نظرم دیدم به هر حال مرحوم ۴۷:۲۹ ذکر می کند اشکال می کند. اما در بحث این بحث در در النجفیه در بحث تسامح این کلام را نگفته. به نظرم جای دیگر گفته باشد. به هر حال فعلاً پیدا نکردیم در این موردی که در در در اینجا، چون نقل کردم دیگر فعلاً تأمل بشود در نقل تا جایش را پیدا کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین